

## تأثیرپذیری ابواب الجنان از مجموعه ورام (کبر و عجب، ریا و سُمعه)

محمد رضا نجاریان<sup>۱</sup> و ندا حاتم پور<sup>۲</sup>

### چکیده

مجموعه ورام یکی از منابع معتبر در میان شیعه و سنی در زمینه آیات و احادیث و اخبار، متعلق به شیخ ابوالحسین ورام بن ابی فراس بن حمدان مالکی نخعی، فقیه و محدث امامی قرن ششم و آغاز قرن هفتم است. این اثر مشتمل بر دو جزء است. جزء اول، گزیده ای از احیاء علوم الدین غزالی است شامل مواعظی در اخلاق عملی همچون سفارش به زهد و تهذیب اخلاق، بر شمردن صفات رذیله و شیوه های درمان آنها، ذکر فضائل و راه کسب آنها، مطالبی درباره آداب معاشرت و دیگر جزئیات زندگی، فصول متعددی درباره مرگ و حیات اخروی و وصف قیامت. در جزء دوم نیز همین مضامین تکرار شده است.

ملاً محمد رفیع الدین واعظ قزوینی یکی از شاعران، فضلا و ادیبان قرن یازدهم هجری است که اثری معروف به نام «ابواب الجنان» از خود به جا گذاشته است. باب اول (مجلد) این اثر، دربردارنده چهارده مجلس از مجالس وعظ است که نویسنده در آغاز هر مجلس با بیانی ادبی و با استفاده از انواع آرایه های بلاغی به ذم یکی از صفات پست انسانی می پردازد سپس متناسب با موضوع طرح شده آیاتی از قرآن کریم را بیان کرده، ذیل هر آیه با شیوه ادبی خود به تفسیر آیات می پردازد و احادیث مورد نظر را از کتبی چون: مجموعه ورام، ارشادالقلوب، کنز اللطایف، زهره الرياض، امالی ابن بابویه، عدة الداعی، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ صدوق و نهج البلاغه طرح می کند. نکته قابل توجه اینکه ملاً واعظ از تنبیه الخاطر و زهده الناظر معروف به مجموعه ورام بیشترین بهره را برده است.

از آنجا که موضوع مجالس هشتم و نهم ابواب الجنان، کبر و عجب و ریا و سمعه است، نگارندگان در این مقاله برآنند تا ضمن تبیین راهکارهای ملا واعظ برای غلبه بر این صفات، تأثیرپذیری ابواب الجنان را در این زمینه ها از مجموعه ورام تحلیل کنند.

واژه های کلیدی: ابواب الجنان، واعظ قزوینی، ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ادبیات تعلیمی.

### مقدمه

زبان پارسی از قرن پنجم به بعد به دلیل نفوذ دین اسلام و زبان عربی بسیار تضعیف شد. همین امر باعث شد تعلیم و تعلم زبان عربی با شدتی بیش از پیش در ایران رواج داشته باشد. طبعاً همه اهل سواد و کسانی که در پی تحصیل علم و ادب بودند از زبان و ادب عرب آگاهی می یافتند و از اینجاست که در قرن پنجم و ششم کمتر کسی از شاعران و نویسندگان را می یابیم که اثری از ادب عربی در گفتار آنها نباشد. به همین ترتیب تا قرن یازدهم

\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۱/۲۸

۱- نویسنده مسئول: دانشیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه یزد [reza\\_najarian@yahoo.com](mailto:reza_najarian@yahoo.com)

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

نویسندگان به ادبیات مصنوع و فنی روی می آوردند و یا به تألیف کتب عربی دست می زدند. از جمله نویسندگان مشهور آن دوران علامه مجلسی، ابن بابویه و شیخ صدوق هستند که تألیفاتشان به زبان عربی است. نیز می توان شیخ ابوالحسین ورام را نام برد که اثرش را به زبان عربی در حوزه ادبیات تعلیمی تألیف نمود. ابواب الجنان واعظ قزوینی از این کتب بیشترین استفاده را کرده است. (صفا، ج ۱، ۱۳۷۳، صص ۱۵۱-۱۵۵)

کتاب ارزشمند واعظ قزوینی از جمله کتبی است که تاکنون به تصحیح و چاپ نرسیده و هر چه در دست است مربوط به نسخ خطی محفوظ در کتابخانه کشور از جمله کتابخانه ملی ایران، آستان قدس مشهد و کتابخانه وزیری یزد است. همچنین مقاله یا کتابی مستقل پیرامون مباحث و سبک این کتاب نوشته نشده است. تنها آقای مهدی راونجی تا مجلس پنجم از این کتاب را تصحیح نموده اند. دیگر آنکه آقای حسین شیخ الاسلامی خلاصه ای از ابواب الجنان را با عنوان «پندهای شیرین» به چاپ رسانده اند.

### ۱. شیخ ابوالحسین ورام و تألیف مجموعه ورام:

شیخ ابوالحسین ورام بن ابی فراس بن حمدان مالکی نخعی، فقیه و محدث امامی قرن ششم و آغاز قرن هفتم، در حله<sup>۱</sup> به دنیا آمد. (رازی، ۱۳۶۶، صص ۱۲۸-۱۲۹). بسیاری از شرح حال نویسان، او را عرب نژاد و از نسل مالک اشتر، صحابی حضرت امام علی (ع)، دانسته اند. (عاملی، قسم ۲، ۱۳۶۲، ص ۳۳۸)

نیاکان وی از موالیان گُرد بنی اشتر بودند که در سال ۶۶ همراه با مختار ثقفی قیام کردند. (امین، ج ۴، ۱۹۸۳، ص ۶۲۱) ورام از خاندانی بلندپایه بود که برخی از امیران از آن برخاسته بودند (حسن امین، ج ۱، ص ۲۴۹) وی نیز به امیری لشکر رسید؛ ولی پس از چندی از همه مناصب خود دست کشید و راه زهد و عبادت و درس و بحث را در پیش گرفت (ابن حجر عسقلانی، ج ۶، ص ۲۱۸) در دوم محرم ۶۰۵ در حله وفات یافت (ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۲۸۲) پیکرش را به نجف منتقل کردند و در حرم حضرت علی (ع) به خاک سپردند.

اثر ارزشمند وی معروف به مجموعه ورام با نام های تنبیه الخاطر و نزهة الناظر (مجلسی، ج ۱، صص ۱۰، ۲۲، ۱۰۶) نزهة الناظر و تنبیه الخاطر (آقابزرگ طهرانی، ج ۱۲، ص ۶۶؛ زرکلی، ج ۸، ص ۱۱۳)، تنبیه الخواطر (محسن امین، ج ۳، ص ۴۴۸) تنبیه الخاطر (مجلسی، ج ۱، ص ۲۹؛ ج ۸۵، ص ۴)، نزهة الناظر (آقابزرگ طهرانی، ج ۲۰، ص ۱۰۹) و تنبیه الخواطر و نزهة الناظر (حسن امین، ج ۱، ص ۲۵۰) معرفی شده است. همان طور که از عنوان کتاب و عبارت توضیحی «فی الترغیب و الترهیب و المواعظ و الزواجر»، که در برخی منابع پس از عنوان کتاب آمده (آقابزرگ طهرانی، ج ۲۴، ص ۱۳۰) بر می آید، موضوع آن مواعظ و حکم اخلاقی است. این اثر مشتمل است بر دو جزء که با نظمی تقریبی فصل بندی شده اند. کتاب فاقد ترتیبی خاص در بیان مطالب است و به رغم وجود عناوین مشخص برای مطالب فصول وحدت موضوعی ندارد.

جزء نخست شامل ۶۶ عنوان مستقل است؛ ولی مؤلف برای مطالب جزء دوم عناوینی مشخص نکرده است. در جزء اول، تأثیر احیاء علوم الدین غزالی بر کتاب آشکار است به حدی که می توان این جزء را گزیده ای از آن کتاب دانست. ورام در بسیاری موارد نوشته های غزالی را عیناً یا با اندک تغییری ذکر کرده بی آنکه نامی از غزالی ببرد. مضامین عمده این جزء عبارت است از مواعظی در اخلاق عملی همچون سفارش به زهد و تهذیب اخلاق، بر شمردن صفات رذیله و شیوه های درمان آنها، ذکر فضائل و راه کسب آنها، مطالبی درباره آداب معاشرت و

دیگر جزئیات زندگی، فصول متعددی درباره مرگ و حیات اخروی و وصف قیامت. در جزء دوم نیز همین مضامین تکرار شده است. از دیگر مطالب این جزء خطبه های پیامبر و امامان و مناظره های شیعیان است. به طور کلی رویکرد مؤلف را می توان اخلاق زاهدانه مبتنی بر کتاب و سنت دانست که با وسعت نظر خاصی همراه شده؛ چنانکه در کنار احادیث و سخنان بزرگان دین، از شاهان و بزرگان ایرانی و صوفیه و اهل حکمت نیز سخنان و حکایاتی آورده است.

## ۲. ملّا واعظ قزوینی و تألیف ابواب الجنان

ملا رفیع الدین محمد واعظ قزوینی و از نوادگان فتح الله واعظ قزوینی، از مردم صفی آباد قزوین است. وی از دانشمندان بنام دوره صفوی و مؤلف کتاب «ابواب الجنان» (نصرآبادی، ۱۳۷۸، صص ۱۷۲-۱۷۱؛ قمی، ۱۳۶۱، ص ۲۶۰) است که علاوه بر علوم عقلی و منقول، در نظم و نثر نیز ید طولایی دارد. وی واعظ مشهور مسجد جامع قزوین بود (صفا، ج ۵، ۱۳۷۳، صص ۱۳۰۶-۱۳۰۱) که تصمیم گرفت مجالس خود را در هشت باب به مناسبت هشت در بهشت مدوّن کند که دو باب آن را در زمان حیات خود (باب اول در زمان شاه عباس دوم و باب دوم را در زمان شاه صفی دوم) به پایان برد؛ ولی به نگارش سایر ابواب نائل نیامد و در سال ۱۰۸۹ هجری قمری پس از نوشتن دو صفحه از فصل پنجم، باب دوم، وفات یافت. بقیّه را فرزند دانشمندش «ملا محمد شفیع» در یک مجلد به نام تتمیم ابواب الجنان به اتمام رسانیده است. (خیامپور، ۱۳۴۰، صص ۹۷۰-۹۶۹)

در آثار نویسندگان قرن یازدهم، استعمال کنایات و به کار بردن تکلف و تصنع بوفور دیده می شود. همچنان پیشوایان روحانی، کتاب های خود را به زبان تازی می نوشته اند و در میانشان اگر کسی به زبان فارسی هم تألیف کرده باشد فارسی بسیار ساده و روان و طبیعی به کار نبرده است. ابواب الجنان همچون گلستان سعدی نظم و نثری با هم آمیخته دارد به گونه ای ثقیل و مسجع. بسامد کلمات عربی نسبت به فارسی زیاد است و چون موضوع کتاب مذهبی (اسلامی) است؛ مجال برای زبان عربی گسترده شده است. هر خط از کلام واعظ قزوینی تلمیح به آیات متعددی دارد و هیچ تشبیه یا استعاره ای صرفاً جهت خیال پردازی های ادبی آورده نشده و تماماً برگرفته از آیه یا حدیث است.

واعظ در باب اول (مجلد) چهارده مجلس از مجالس وعظ خود را بیان می دارد که در آغاز هر مجلس با بیانی ادبی و با استفاده از انواع آرایه های معانی و بیان به ذم یکی از صفات پست انسانی می پردازد. سپس مطابق با موضوع مطرح شده آیات قرآنی را بیان می کند که ذیل هر آیه با همان شیوه ادبی خود به تفسیر آیات می پردازد و سپس احادیث مورد نظر را از کتبی چون: مجموعه ورام، ارشادالقلوب، کنز اللطایف، زهره الرياض، امالی ابن بابویه، عده الداعی، امالی شیخ طوسی، امالی شیخ صدوق و نهج البلاغه بیان می دارد و در لابه لای آیات و احادیث به بیان حکایاتی از: الکافی، کشف الغمه و عیون اخبار الرضا می پردازد و در پایان، مدح صفت مقابل با آن ردیله را بیان می دارد. در واقع واعظ ابتدا وعظ را به گونه ای تند و تهدید آمیز با بیان عذاب های ناشی از گناهان توأم کرده، با نرمی مخاطب را از پاداش های الهی با خبر می سازد. نکته قابل توجه درباره سبک واعظ، تسلط به زبان عربی است که اکثر کتب مورد استفاده وی تماماً به زبان عربی است و وی با زبانی ادبی به تفسیر آن ها پرداخته است.

## ۳. صفت خبیثه کبر در ابواب الجنان و مجموعه ورام

موضوع ابواب الجنان و مجموعه ورام درباره اخلاق اسلامی و سنت پیامبر (ص) و ائمه (ع) است؛ بنابراین مؤلفان سعی به بررسی صفات زشت و نیک بشری داشته اند و هدف از وعظ این سخنان آن بوده تا بتوانند مخاطب را توجیه سازند که آن چه به نفع بشریت است، آن نوع عادات و اخلاق را بپذیرند و آن چه به ضرر انسان تمام می شود، از آن کناره گیری کنند.

تعابیر گوناگونی همچون «خود برترینی»، «خود محوری»، «خودخواهی»، «برتری جویی» و «فخر فروشی» همه ریشه در کبر دارند که واعظ ذیل مبحث تکبر آن ها را طرح کرده است.

واعظ در این اثر گرانسنگ به تقلید از ابن ابی فراس، شش دلیل برای کبر بر می شمارد:

۱. زادگی و نسب ۲. حکومت و منصب ۳. حُسن صوری که عبارت است از حسن و جمال ۴. حسن معنوی که عبارت است از دانش و کمان ۵. کثرت مال و ثروت ۶. شدت توانایی و قوت (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۳۶-۲۳۷)

واعظ قزوینی صفت خبیثه کبر و سربلندی را از جمله فروع شجره ملعونه حب دنیا می داند. واعظ و ورام بن ابی فراس سه نوع کبر و غرور را معرفی می کنند:

۱. کبر در برابر پروردگار؛ مانند تکبر ورزیدن شیطان در مقابل فرمان خداوند. ۲. کبر در برابر پیامبران؛ مانند آنان که از فرمان پیامبران سرپیچی می کردند و خود را بالاتر می پنداشتند. ۳. کبر در برابر بندگان؛ مانند آنان که به اصل و نسب خود فخر می ورزیدند. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۷۴) سپس به وعظ آیات، احادیث و حکایت های مرتبط با این موضوعات می پردازد:

### ۳-۱. آیات قرآنی درباره کبر از ابواب الجنان و مجموعه ورام

آیه ۱: چنانکه حضرت رب العالمین و اصدق القائلین در سوره «حجرات» فرموده: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ». (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۳۷ الف). واعظ بعد از بیان دلایل تکبر به شرح پیرامون آن ها می پردازد؛ «اما زادگی و نسب که از آن به نجات تعبیر می کنند خود ظاهر است که کافه بنی نوع انسان را پدر، آدم و مادر، حواست و درین معنی همه با هم برابر، و جملگی با یکدیگر برادرند». (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۳۷ الف) واعظ این مضمون را از ابن ابی فراس برگرفته که درباره عجب به نسب و خویشاوندی یادآور همین آیه شده است. (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، صص ۴۰۳)

آیه ۲: واعظ بعد از بیان آنکه فخرکردن به قبایل و نسب ها امری پوچ و بی مقدار است می نویسد: «بدرستی که گرامی ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزگارترین شماست و هر که را تقوا بیش تر، در درگاه الهی قرب، بیش تر است» (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۳۸ الف). یادآوری این آیه به تقلید از ابن ابی فراس است که می گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست». (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، صص ۴۰۳)

آیه ۳: گفته اند که «ثابت بن قیس» به شخصی از روی سرزنش گفت: انت ابن فلانه؟ یعنی تو پسر فلان زنی؟ و همانا مادر او از آدنایی و مردم فرومایه بوده؛ سخن به گوش حضرت رسالت پناه (ص) رسید. گفت: کیست که نام فلانه می برد؟ ثابت گفت: منم یا رسول الله، آن جناب فرمود که: در روی این مردمان نظر کن، چون نگاه کرد فرمود: چه دیدی؟ گفت: قومی مختلف الوان، بعضی سیاه چهره و گروهی سرخ رنگ و بعضی زردفام. فرمود که: «فانک

لا تفضلهم الا بالتقوى و الدین» یعنی تو را بر ایشان زیادتى و رجحان نیست مگر به پرهیزکاری و دینداری. آن حضرت فرمود: هیئات ای اصمعی، به درستی که الله تعالی خلق کرده است بهشت را برای کسی که فرمان او برد؛ اگر چه آن کس بنده حبشی باشد و خلق کرده آتش را برای کسی که نافرمانی او کند. اگر چه شریف قرشی باشد. نه خدای تعالی می گوید که: «فاذا نُفِخَ فى الصُّورِ فلا اَنسَابَ بَینَهُمْ یومئذٍ و لا یتساءلونَ فَمَنْ ثَقُلَتْ موازینُهُ فاولئک هم المفلحون و من خَفَّت موازینُهُ فاولئک الذین خسروا انفسهم فى جهنم خالدون» این آیه در سوره مؤمنست و مفسران در تفسیر آن فرموده اند که: چون دمیده شود در صور، پس نباشد نسبت ها در میان ایشان آن روز، به این معنی که پادشاه آن روز، شفقت و مهربانی خویش را منقطع خواهد ساخت و اقربا و خویشان به خود درمانده، به احوال هم نخواهند پرداخت یا به این معنی که از نسبت هایی که به آن مفاخرت می کنند در آن روز کسی را سودی نخواهد و بزرگزادگی و الواباری رعایت جانب احدی نخواهند نمود. نپرسند یکدیگر را به حال هم به جهت مشغولی هر یک به خود پس هر که گران آید ترازوهای او یعنی به ایمان و اعمال صالحه، پس آن گروه ایشانند رستگاران و هر که سبک باشد میزان های او یعنی برای عدم ایمان و عمل های صالح، پس آن گروه آنانند که زیان کردند بر خود و در دوزخ مخلد و جاوید خواهند بود (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۳۸ ب)

مضمون این سخنان در مجموعه ورام چنین است: آن گرامی فرمود [رسول الله (ص)]: ای توده قریش! روز قیامت مردم را با اعمالشان بیاورند و شما دنیا را به همراه خود می آورید؛ در حالیکه روی گردنتان بار کرده اید، یا محمد یا محمد می گوید، و من می گویم: این چنین از شما روگردانم، و فرمود اگر آن ها به دنیا علاقه مند شوند، نسبت قریش به حالشان سودی ندارد (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۹۵). پس به حکم آیات و اخبار مذکوره به شرافت آبا و اجداد پشت گرم نباید بود و به نسب و نژاد، هر چند پیغمبرزادگی باشد.

آیه ۴: شیوه واعظ چنان است که پس از ذمّ یک صفت رذیله به سراغ نقطه مقابل با آن یعنی یک صفت محموده می رود و درباره آنان که به این صفت تحلی ندارند و یا دارند سخن می گوید. به نظر واعظ دانشمندی که به دلیل علم زیاد دچار غرور و کبر نشود قابل ستایش است: «چه ظاهر است که از فنون علوم آنچه به کار می آید و صاحب آن تعظیم و توقیر را می شاید علوم دینی است و آنچه سرمایه تحصیل آن تواند بود و غرض اصلی از تحصیل علوم دینی تهذیب اخلاق و عمل و تقرّب به درگاه خدای عزّ و جلّ است و از آن جمله تجرّد از لباس ما و منی و تحلی به حلیه تواضع و فروتنی است که از اعظم اعمال ظاهر و اشرف عبادات باطن است و چون غرض مذکور به علوم دینی مترتب نشود و شجره دانش و کمال به ثمره محامد اخلاق و اعمال بارور گردد صاحبش را از آن فایده چندان نخواهد بود و خود را در زمره» مثل الذین حُمّلوا التوریه ثمّ لم یحملوها کمثل الحمارِ یحملُ أسفاراً (جمعه: ۵) داخل خواهد نمود. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۵۱). در این آیه با «طنزی تمثیلی» یهودیانی را که به کتاب آسمانی خود «تورات» می نازند، اما در عمل به خلاف آن عمل می کنند، مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته و به خرائی تشبیه شده اند که کتابهایی را بر دوش خود بار کرده اند؛ اما هیچ بهره ای از آن نمی برند. اینگونه مثالها طنزهای قرآنی است که در بیان حقیقت و به منظور پند دهی انسان است. در هیچ کدام از مثل های قرآن خلاف واقع، دروغ و کذب وجود ندارد؛ زیرا آن ها به واقع مجازهایی توأم با قراین و شواهد حالی و مقالی هستند.

ابن ابی فراس بعد از برشمردن دلایل کبر [همان شش دلیلی که واعظ ذکر نموده بود] می نویسد که دانشمندان نیز به دلیل علم زیاد به خود غره می شوند و این چنین راه ضلالت در پیش می گیرند. وی در فصلی مستقل به

بررسی این موضوع می‌پردازد و ذیل دانشمندان به خود مغرور این سوره را ذکر کرده است. (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۴۰۶)

### ۲-۳. احادیث درباره کبر از ابواب الجنان و مجموعه ورام

حدیث ۱: از جناب مُستطاب نبوی (ص) مروی است که: «يقول الله تعالى: الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعَظَمَةُ إِزَارِي، فَمَنْ نَارَعَني وَاحِدًا مِنْهُمَا، لَأَقِيته في جهنم» حاصل معنی آنکه خدای تعالی می‌فرماید که: «بزرگی و عظمت مخصوص منند؛ پس کسی که منازعه کند با من در یکی ازین دو صفت، هر آینه می‌اندازم او را در جهنم» (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۳۳ الف). این حدیث عیناً در مجموعه ورام ذکر شده است. (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۰). واعظ آن را در مذمت تکبر مصروعان سودای جاه و دولت و مُستسقیان بادِ غرور و نخوت و روشنگران آینه خودبینی و بیقراران تلاش بالانشینی که کام و زبان را از خودستایی، ناقوس دیر خودپرستی ساخته و از رگ گردن، علم مخالفت با جناب مالک الملک برافراخته‌اند می‌گوید.

گاه واعظ قزوینی بعضی از احادیث را ناقص بیان می‌کند که در بیانات وی طبیعی به نظر می‌رسد؛ چون وی در زمان مجلس رفتن و هنگامی که شروع به وعظ می‌کند احادیث مطابق با موضوع را بیان می‌دارد و گاه به دلیل حجم زیاد مطالب حدیث را از نیمه رها می‌کند. بعد از آنکه به مذمت تکبر به زبانی ادبی می‌پردازد، انسان را با توصیف چگونگی پیدایش تا مرگش به تحقیر می‌کشاند: «و مثنی عدم‌زادگان بی نام و نشان و بی سر و پایان عالم امکان، غریبان دیار وجود و خوش نشینان کشور نمود... در نطفگی سال‌ها از خجالت ناقابلی در پشت پدر، رو پنهان کرده و در مُضغگی از ننگ ناتمامی مدت‌ها در ظلمت رحم بی چراغ، جان به سر برده از فشار منجنیق مضیق مشیمه، دیده شعور نگشوده... و در سن شعور روز و شب جهت قضای حاجت سراسیمه‌وار به ناخوش‌ترین جاها دویده؛ در جوانی به ترصد ارجاع خدمات، همیشه در برابر نفس افاره بنده‌وار دست بر سینه نهاده و در پیری از غایت ضعف و ناتوانی دیوار شکسته تن را دو سه روزی بر چوب بستِ عصا برپاداشته در زندگی حَمّالی چهار طبعشان می‌باید نمود و در مردگی بارِ دوشِ چهار حَمّال می‌باید برد. نمی‌رسد که از طوق ادب عبودیت و تذلل، گردنکشی نموده؛ دعوی بزرگی نماید و پا از اندازه گلیم خود بیرون نهاده با حضرت آفریدگار عالم درین معنی طریق منازعت و هم چشمی پیماید». (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۳۴-۲۳۵)

واعظ در اثنای این کلمات یادآوری می‌کند که انسان موجودی ضعیف است، جسم وی روزی به فنا می‌رسد و یاد مرگ بهترین روش برای درمان بیماری کبر است که واعظ مطابق آنچه از یک موعظه گر بر می‌آید به درمان مخاطبان خود می‌پردازد. این شیوه برگرفته از کلام الله است که خداوند نیز برای تذکر به حضرت موسی (ع) که مبدا به عجب گرفتار شود می‌فرماید: «يا موسى ضِع الْكِبْرَ وَ دَعِ الْفَخْرَ وَ اذْكُرْ اَنَّكَ سَاكِنُ الْقَبْرِ فَلْيَمْنَعَكَ ذَلِكَ مِنَ الشَّهْوَاتِ: تکبر را رها کن و دست از فخر فروشی بردار و به یاد آور که تو در قبر سکونت خواهی یافت، باید اینها تو را از تمایلات باز دارد» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۳، ص ۲۱۴). آنچه واعظ در ادامه حدیث به عنوان تفسیر با تشبیهات زیبا و ادبی بیان می‌کند با تأثیرپذیری از حدیثی است که وی از مجموعه ورام آن را خوانده است: حسن [حسن بصری] گوید: عجب از فرزند آدم است که هر روز دو بار با دست خود، فضولاتش را می‌شوید، با این حال گردنکشی می‌کند و با پروردگار آسمانها در ستیز است، در حالی که خداوند فرموده است: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفْلَا تُبْصِرُونَ؟ (ذاریات: ۵۱: ۲۱) در خودتان آیا نمی‌بینید؟» (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۶۹)

حدیث ۲: از پیامبر (ص) درخبر است که: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنَ الْكِبْرِ» یعنی داخل بهشت نمی‌شود کسی که بوده باشد در دل او به وزن یک دانه خردل از کبر. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۳۵). واعظ سعی می‌کند تا ابتدا تنذیر دهد و این باعث می‌شود تا مخاطب تحت تأثیر سخنان وی قرار بگیرد. ادامه این حدیث در مجموعه ورام چنین است: «و لا يدخل النار رجلٌ في قلبه مثقالُ حبةٍ من إيمان». (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۰)

مطابق این حدیث؛ شیخ کلینی از امام صادق و امام باقر (ع) (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۱۰) و نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی نیز نقل کرده اند. (نورالدین علی، ج ۱، ۱۴۱۲، ص ۹۸)

حدیث ۳: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی کسی که در وقت رفتار، دامن جامه خود را بر زمین کشد از روی کبر، نظر شفقت نمی‌کند خدای عزّ و جلّ به سوی او در روز قیامت.

به گفته واعظ این حدیث به نقل از مجموعه ورام است؛ اما عیناً این حدیث در مجموعه ورام یافت نشد؛ بلکه بدین صورت است: «لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى رَجُلٍ يَجْرُ إِزَارَهُ بَطْرًا: خداوند به مردی که دامن کشان و متکبران راه می‌رود، نظر نمی‌کند.» (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۱)

این نوع تکبر به بندگان خداوند است؛ زیرا این جامه باعث می‌شود کبر بر وی چیره شود و احساس حکومت و برتری بر وی غلبه کند. قرآن نیز، تکبر و غرور را که یک خوی خطرناک درونی است، مستقیماً مورد بحث قرار نداده، بلکه روی پدیده های ظاهری آن، حتی ساده ترینش، انگشت گذاشته، و از طرز راه رفتن متکبران، و مغروران خودخواه و بی مغز، سخن گفته است (مکارم شیرازی، ج ۱۲، ۱۳۵۳-۱۳۶۸، ص ۱۴۲)

حدیث ۴: «مَنْ تَعَطَّمَ فِي نَفْسِهِ وَ اخْتَالَ فِي مِشْيِهِ لِقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ» حاصل معنی آنکه کسی که خود را در پیش خود بزرگ شمارد و در رفتار از روی تکبر خرامد، ملاقات کند با خدای تعالی در حالتی که او بر آن کس غضبناک باشد. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۳۶ الف)

این حدیث در مجموعه ورام چنین ذکر شده است: هر کس خودبین باشد و در راه رفتنش متکبرانانه حرکت کند، خداوند را دیدار کند در حالیکه بر او خشمگین است (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۱) البته اختلاف اندکی که بین حروف و کلمات حدیث است اشتباهات کاتبانی است که از نسخ خطی ابواب الجنان می‌نوشتند و گاه به دلیل بی توجهی، بعضی از احادیث به غلط ثبت شده است. این نوع تکبر به بندگان خداوند است که «خودبینی» و «خودبزرگی بینی» نامیده می‌شود.

حدیث ۵ و ۶: از پیامبر (ص) مأثور است که: «اشدُّ الناس عذاباً يوم القيامة عالمٌ لم ينفعه علمه» حاصل معنی آنکه عالمی که از علم خود منتفع و بهرمنند نباشد عذاب او در روز قیامت سخت تر از عذاب دیگران خواهد بود؛ و نیز از آن سرور (ع) در خبر است «شرُّ الناس العلماء السوء» یعنی بدترین مردمان علمای زشت سیرتند. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۵۸ ب). این دو حدیث در مجموعه ورام عیناً ذکر شده است. (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۴۰۶)

هنگامیکه فردی به کمال علمی می‌رسد و در دانش سرآمد می‌شود دچار کبر و غروری می‌شود که هر چه ساخته بر باد می‌دهد. واعظ ضمن بیان این دو حدیث می‌رساند که عالم مغرور فقط در فکر فخر فروشی است و عملی از خود نشان نمی‌دهد و علمای بد سیرت همان عالمان به خود غره هستند.

مرحوم «فیض کاشانی» (۱۰۰۷-۱۰۹۰) که وی از واعظان مشهور قرن یازدهم بود [به نظر می رسد واعظ قزوینی از وی نیز متأثر بوده و در تعریف و توجیه چنین مباحثی از کلامش بهره برده است]. آنچه واعظ در شرح این مجلس بیان داشته تحت عنوان «غایه الریاضه فی خلق التواضع» چنین می گوید: این فضیلت اخلاقی مانند سایر صفات اخلاقی دارای طرف افراط و تفریط و حد وسط است، حد افراط «تکبر» و حد تفریط «پذیرش ذلت و پستی» و حد وسط «تواضع» است. آنچه صفت فضیلت محسوب می شود و قابل ستایش است، همان کوچکی کردن بدون پذیرش پستی و ذلت است، سپس به ذکر مثالی در اینجا می پردازد. می گوید: کسی که سعی دارد بر اقران و امثال خود برتری جوید و آن‌ها را پشت سر اندازد متکبر است و کسی که خود را بعد از آن‌ها قرار می دهد متواضع است، ولی اگر پاره دوزی بر دانشمند بزرگی وارد شود او از جای خود برخیزد و او را به جای خود بنشانند و کفش او را بردارد و پیش پای او جفت کند و تواضعی در حد یک عالم بزرگ نسبت به او روا دارد، این تواضع نیست، نوعی تذلل محسوب می شود، این امر قابل ستایش نیست. چیزی شایسته ستایش است که در حد اعتدال باشد و حق هر کس را نسبت به او ادا کند، در برابر عالم به گونه ای و در برابر افراد دیگر به گونه دیگر. (المحجّه البیضاء، ج ۶، ص ۲۷۱). این حدیث از جمله احادیثی است که در کتب بسیاری چون: منیه المرید، ص ۴۱؛ شرح شهاب الاخبار، ص ۳۷۰؛ کنز العمال ۱۸۷/۱۰، ۲۰۸؛ بحار، ج ۱۰، ص ۱۰۰، ذکر شده است.

نیز از حضرت عیسی (ع) چنین نقل شده است: عالم بی عمل، مثل چراغی است بر پشت بام که اتاق‌ها تاریک اند. (بحار، ج ۱۴، ص ۳۰۹). همچنین امام صادق (ع) فرمودند: موعظه عالم بی عمل، چون باران بر روی سنگ است که در دل‌ها نفوذ نمی کند. (بحار، ج ۲، ص ۳۹)

### ۳-۳. حکایت درباره کبر از ابواب الجنان و مجموعه ورام

گویند که از عادت صنایع عرب این بود که جامه‌های دراز می پوشیدند و آن را بر زمین می کشیدند و این شیوه را نشان بزرگی و رفعت شأن خود می شمردند.

گویند هوشمندی صاحب بصیرت، یکی از سیاه مستان شراب نخوت را دید؛ جبّه‌ای از خز پوشیده، از روی تکبر می خرامید. گفت: ای بنده خدا این رفتاریست که خدا و رسول خدا به آن دشمنند. گفت: آیا مرا نمی شناسی؟ گفت: «چرا می شناسم: اعرفک او لک نطفه قذیره و آخرک جیفه مذیره و انت بین ذلک تحمل عذره» یعنی می شناسم تو را، اولت آب پلیدی بود و آخرت مردار گنده ایست و تو در این میان حامل نجاستی (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۳۶ ب)

در مجموعه ورام است که: یکی از بزرگان، مهلب<sup>۲</sup> را دید که جامه خزی به تن دارد، با تکبر راه می رود، گفت: بنده خدا، این روش را خدا و پیامبر دوست ندارند. مهلب گفت: مگر مرا نمی شناسی؟ گفت: چرا می شناسم که آغازت نطفه گندیده و پایانت مردار پلید است! و تو در این میان، نجاست را حمل می کنی! (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۶۹)

[ابن ابی فراس درباره نام مهلب توضیحی ذکر نکرده است؛ اما آنچه باعث شده تا واعظ نیز این نام را ذکر نکند شاید مجهول بودن هویت این نام برای وی بوده است]. برای درمان بنده متکبر، ناچیز بودن انسان هنگام تولد و نیز فنای جسم هنگام مرگ را یادآور می شود.

### ۱. تواضع و فروتنی در ابواب الجنان و مجموعه ورام



«تواضع» از ماده «وضع» در اصل به معنی فرو نهادن است، این تعبیر در مورد زنان باردار که مولود خود را به دنیا می‌آورند به عنوان وضع حمل گفته می‌شود و در مورد خسارت و زیان کردن و کمبود تعبیر «وضیعه» به کار می‌رود و هنگامی که به عنوان یک صفت اخلاقی گفته می‌شود مفهومش این است که انسان خود را پایین‌تر از آنچه موقعیت اجتماعی اوست قرار دهد. بعضی از ارباب لغت، «تواضع» را به معنی «تذلل» تفسیر کرده‌اند و منظور از تذلل در اینجا خضوع و فروتنی و تسلیم است. تواضع از صفات ممدوحه ایست که سه آیه از قرآن کریم به وضوح این صفت را شایسته مؤمنان واقعی می‌داند:

۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد (به خدا زبانی نمی‌رساند) خداوند به زودی جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. (سوره مائده، آیه ۵۴)

۲- «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن‌ها سلام می‌گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند). (سوره فرقان، آیه ۶۳)

۳- «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (ای پیامبر) بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر (و نسبت به آن‌ها تواضع و مهربانی کن). (سوره شعراء، آیه ۲۱۵)

مرحوم نراقی در «معراج السعادة» در تعریف تواضع می‌گوید: «تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می‌کند». (معراج السعادة، صفحه ۳۰۰)

واعظ قزوینی در مدح تواضع می‌گوید دو چیز برای انسان ارزشمند است: یکی آنکه علم بیاموزد و آن هم از علوم دینی و این علم هم باید او را به کمال برساند به طریقی که نه جزو عالمان بی عمل باشد و نه در زمره متکبران؛ دیگر تجرد از لباس ما و منی و تحلی به حلیه تواضع و فروتنی است که از اعظم اعمال ظاهر و اشرف عبادات باطن است. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۵۰ الف)

به گفته واعظ قزوینی باید بدانیم که تواضع ممدوح و پسندیده آن است که به عزت متواضع آسیب نرساند و موجب خواری و ذلت او نشود، مثلاً سبقت گرفتن در سلام، تواضع است. در مجلسی که وارد می‌شویم، جایی بنشینیم که آنجا از رتبه ما پایین‌تر باشد، تواضع است. خودداری نمودن از جدل در بحث کردن، گرچه حق هم با او باشد، تواضع است.

اما اگر کسی به عنوان تواضع، خود را تحقیر کند و کلمات ذلت باری مثل بندهام، بردهام، غلامتم، پابوستم، خاکسارم بگوید، یا زبان به تملق و چاپلوسی بگشاید، این اعمال و الفاظ نه فقط تواضع ممدوح نیست، بلکه پستی مذموم است و ناپسند و منفور است. پس تواضع و تذلل در مجاورت هم هستند و افراد متواضع باید مراقب باشند که فروتنی و تواضعشان مبدل به ذلت و خواری نگردد و دچار انحطاط نشوند. عزت نفس نسبت به تکبر دارای چنین وضعی است و افراد عزیز النفس باید بسیار مواظب باشند که گرفتار کبر نشوند. یک انسان با ایمان و عاقل

برای اینکه به عزت نفس متخلّق گردد و از زبونی برکنار بماند به انسانیت خود فکر می‌کند و درباره مقام انسان می‌اندیشد و با خود می‌گوید: من انسانم و انسان در کره زمین بزرگ‌ترین و شریف‌ترین مخلوقات الهی است. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۵۰ الف-۲۵۲) وی از این مدحیات به بیان احادیث و حکایات مرتبط با آن می‌پردازد:

#### ۴-۱. احادیث مدح تواضع و فروتنی در ابواب الجنان و مجموعه ورام

حدیث ۱: کلام حضرت فخرالانام (ص) است که فرموده‌اند: إِنَّ التَّوَاضِعَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى: از تواضع و انکسار بنده را غیر بلندی مرتبه و اعتبار نمی‌افزاید و شیوه فروتنی و خاکساری باعث مذلت و خواری نمی‌گردد. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۵۹-۲۶۰). این حدیث در مجموعه ورام (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۸) و محجة البيضاء (فیض کاشانی، ج ۶، بیتا، ص ۳۲۱) ذکر شده است.

حدیث ۲: در «مجموعه ورام» از حضرت سید الانام (ص) روایت است که فرمودند: ما لی لا اری الیکم حلاوة العبادۃ؟ یعنی چیست مرا که نمی‌یابم بر شما شیرینی عبادت را؟ گفتند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۷۴)

واعظ در شرح این حدیث متذکر می‌شود که در برابر هر فردی تواضع نباید کرد؛ چه جواب عربی، عربی و سزای بی‌ادبی، بی‌ادبی ست. بنابراین در مقابل متکبران باید تکبر کرد و آنان را از عمل زشتشان باخبر ساخت. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۷۴ ب). این حدیث را ابن ابی فراس نیز آورده است. گفتنی است در مجموعه ورام تنها به ذکر حکایاتی چند و آیات و احادیث اکتفا نموده و در ذیل هر سخنی به شرح آن نپرداخته است. (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۸)

حدیث ۳: مؤید این گفتار کلام حضرت سید ابرار است که در «مجموعه ورام» مذکور است که اذا رأیتم المتواضعین من امتی فتواضعوا لهم و اذا رأیتم المتکبرین فتکبروا علیهم فانّ ذلك لهم مذلة و صغار؛ یعنی چون متواضعان را از امت من به بیند برای ایشان تواضع کنید و چون به بیند متکبران را بر ایشان تکبر نمایند که تکبر با متکبران سبب خواری و باعث شکست شأن و بزرگی و نخوت ایشان می‌گردد. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۷۴؛ ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۹)

به گفته واعظ در برابر انسان متکبر که دیگران را کوچک و خوار می‌کند نیز، نباید متواضع بود. زیرا اولاً خضوع در برابر متکبر یک نوع ذلت و خواری است که عقلاً و شرعاً ناپسند است. همان‌طور که در این آیه نیز گفته شده است: «و عزت به خداوند و رسولش و مؤمنین اختصاص دارد» (منافقون: ۸). پس مؤمن عزیز است و دلیل نیست. ثانیاً تواضع برای متکبر، سبب جرأتش بر این کار ناشایست می‌شود. چنانچه اگر در برابر او فروتنی نکنند، ممکن است متنبه شده و تکبر را ترک نماید. پس از باب امر به معروف و نهی از منکر باید در برابر او تکبر کرد.

#### ۴-۲. حکایات مدح تواضع و فروتنی در ابواب الجنان و مجموعه ورام

حکایت: همانا این گروه بد نهاد و یادگاران فرعون و شداد نشنیده‌اند که آن آرایش محفل هستی و خوان سالار مواید آداب حق پرستی، جناب مستطاب رسالت مآب (ص) وقتی طعام تناول می‌فرمود، شخصی سیاه فام که آبله برآورده و اعضایش پوست افکنده بود درآمده در پهلوی هر کس می‌نشست، تنفر نموده از پهلوی او بر می‌خواست.

آن فرستاده ربّانی از روی شفقت و مهربانی او را در پهلوی خود جای داد و نیز در خبر است که آن جناب با بعضی از اصحاب در خانه خود طعام می‌خورد. سائلی بر در ایستاده به مرضی که باعث تنفر و کراهت طبایع می‌گشت مبتلا بود. سرور اخبار وی را بار داده، چون داخل شد بر ران مبارک خود او را جای داده فرمود: طعام بخور. مردی از قریش ازین واقعه یا از آن سائل منقبض و درهم گشته از علتی که بر وی بود کراهت نمود. نمرود تا خود نیز به چنان علتی مبتلا گردید. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۶۰ ب). خلاصه این حکایت در مجموعه ورام آمده است. (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۳)

فرد متکبر در اثر خبث طینتی که آن صفت پست و شیطنی در نهادش می‌گذارد رو به تحقیر دیگران می‌آورد و این تحقیر باعث خشم پروردگار می‌شود؛ چنانکه در روایتی امام صادق (ع) فرموده‌اند: «حواریون به عیسی بن مریم (ع) عرض کردند. ای آموزگار خوبی‌ها، ما را آگاه ساز که چه چیز سخت‌تر است؟ فرمود: سخت‌ترین چیز خشم خدای عزوجل است. گفتند: در چه چیز از خشم خدا می‌توان پرهیز کرد؟ فرمود: به خشمگین نشدن. گفتند: آغاز خشم چیست؟ فرمود: تکبر و خود بزرگ بینی و تحقیر کردن مردم». (قمی، ج ۲، ۱۳۷۳، ص ۳۱۸)

حکایت ۲: در «مجموعه ورام» آورده که حضرت سلیمان بن داود (ع) چون صبح می‌کرد از جوانب و اطراف وجوه اغنیا و اشراف را به نظر در می‌آورد تا به مساکین و درویشان می‌رسید. پس نزد ایشان می‌نشست و می‌فرمود که: «مسکین مع المساکین» یعنی من درویشی می‌کنم و با مسکینان هم‌نشینی می‌کنم (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۶۱؛ ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۷۶). این حکایت از حکایات معروف زندگانی حضرت سلیمان است. (مجلسی، ج ۱۴، ۱۴۰۴، ص ۸۳). بنابراین حکایت تواضع دلیل حقارت نیست و فرد متواضع برای رضای خدای در برابر مساکین تواضع می‌کند.

حکایت ۳: گویند یکی از هوشمندان به هارون الرشید گفت: ان تواضعک فی شرفک اشرف لک من شرفک یعنی شرف تواضعی که با وجود این بزرگی کنی برای تو بیش از شرف بزرگی توست. هارون تحسین این سخن کرد. دیگر گفت: آنکه کسی که خدای تعالی او را در خلقت حسن صورتی و در حسب قدر و منزلتی و در مال وسعتی، کرامت کرده باشد و او در جمال عفت و وزیده دامن پاک‌دامنی به دنس هوس نیالاید و در مال شیوه سخا را شعار خود ساخته با دوستان و بینوایان مهربانی نماید و در حسب طریقه تواضع را مسلوک داشته با کافه خلق خدا به شکستگی و فروتنی مسلوک فرماید؛ نام وی در دیوان الهی از زمره خاصان حق نوشته می‌شود. گویند هارون کاغذ و دوات طلبید و این کلمات را به دست خود نوشت. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۶۵-۲۶۶). این حکایت در مجموعه ورام به صورت خلاصه و ساده آمده است. (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، صص ۳۷۵-۳۷۶). این سخن را امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش محمد حنفیه می‌فرماید: «تواضعک من شرفک اشرف لک من شرف ابائک؛ اینکه تواضع کنی و از شرافت خانوادگی خود دم نزنی (و به اعمال خدایسندانه سرگرم باشی) از شرف آباء و اجداد برای تو شریف‌تر است». (ابن بابویه، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶)

## ۲. راه‌های درمان تکبر و خود پسندی

آنچه از سخنان واعظ و ابن ابی فراس در این فصل برمی‌آید چنان است که به شیوه‌های زیر می‌توان فرد متکبر را درمان نمود و مورد وعظ قرار داد:

۱- توجه به آغاز پیدایش که نطفه ای پست بیش نبوده است.

۲- ناپایداری سرمایه های آن: گاه فنا و نیستی و ناپایدار بودن سرمایه های مادی را مجسم می کند و گاه هشدار می دهد که همین سرمایه های شما ممکن است دشمن جانتان شود. گاهی با ذکر سرنوشت مغروران تاریخ، همچون قارون ها و فرعون ها به انسان ها بیدار باش می دهد و گاهی دست انسان را گرفته و به گذشته زندگی او یعنی زمانی که نطفه بی ارزش و یا خاک بی مقداری بود می برد، و یا آینده او را که نیز همین گونه است در برابر چشمانش مجسم می سازد، تا بداند در میان این دو ضعف و ناتوانی، غرور، کار احمقانه ای است. (رک. آیه ۶ سوره طارق؛ آیه ۸ سوره سجده و ۳۸ سوره قیامت؛ آیات ۴۵ تا ۴۶ سوره کهف؛ آیه ۵۵ سوره توبه)

۳- ضعف انسان: خداوند روی سخن را به پیامبر (ص) کرده<sup>۳</sup>، می گوید: در روی زمین از روی کبر و غرور، گام برمدار. اشاره به اینکه افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن پاها را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند!

۴- پیروی از سیره پیامبر (ص) و امامان (ع): پیامبر (ص) بر روی خاک می نشست و غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد و از گوسفند شیر می دوشید، بر الاغ برهنه سوار می شد. این گونه کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید- مانند روز فتح مکه- انجام می داد، تا مردم گمان نکنند همین که به جایی رسیدند باد کبر و غرور در دماغ بیفکنند و از مردم کوچک و بازار و مستضعفان فاصله بگیرند و از حال توده های زحمت کش بیگانه شوند. در حالات علی (ع) نیز می خوانیم که او برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد. در تاریخ امام مجتبی (ع) می خوانیم که با داشتن مرکب های متعدّد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد و می فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم.

۵- آگاهی از کرامت نفس انسان: چون روح ملکوتی است، جنسش جنس عظمت است؛ زیرا جنس ملکوت عظمت است. وقتی انسان خود ملکوتی را احساس کند تن به حقارت نمی دهد: «من کُرمْتُ علیه نفسُهُ هانت علیه شهواتُهُ؛ هر کس که کرامت نفس خودش را احساس کند شهوات در نزد او کوچک و حقیر می شود» (نهج البلاغه/ حکمت ۴۴۹). انسان وقتی که آن «خود» ش را که از عالم عظمت و عین عظمت است احساس کند؛ تن به حقارت نمی دهد، مثل یک آدمی که یک تابلوی بسیار عالی، مثلاً تابلوی رافائل را می بیند، ارزشش را درک می کند و محال است که بتواند اجازه بدهد که یک کثافتی، آلودگی ای در آن قرار بگیرد، چون عظمت آن را احساس می کند. انسان چون خودش را به علم حضوری درک می کند که از عالم قدرت است، از ضعف و ناتوانی تنفر دارد؛ یعنی وقتی کرامت نفس خودش را احساس می کند، تن به ضعف و زبونی نمی دهد، غیبت نمی کند؛ زیرا بر طبق روایات حس می کند که غیبت، عجز و ناتوانی است. تکبر نمی کند چون می فهمد تکبر ناشی از حقارت نفس است.

۶- انجام فرایض دینی: از این رو خداوند بندگانش را به وسیله نمازها و پرداخت زکات ها و سختی روزه داری در روزهای واجب (از گزند ابلیس) حراست نموده، تا اعضا و جوارحشان را آرام سازد، و دیدگانشان را فرو افکند، و جان هاشان را فروتن کند، و دل هاشان را نرم سازد، و خودبینی و بزرگ منشی را از آنان بزاید.

۷- در پیش گرفتن تقوا: راه درمان عجب در درجه اول تقواست. اگر انسان متقی باشد، روشن بین تر است؛ زیرا تقوا صفای روح می آورد؛ تقوا آن تیرگی هایی را که باعث می شود انسان از روشن بینی هایی که مخصوص خود اوست استفاده نکند، از بین می برد. شما اگر نسبت به موضوعی تعصب بورزید نمی توانید آن طوری که هست بگیرید. تقوا گرد و غبار تعصب را پاک می کند، کینه توزی را فرو می نشاند. در نتیجه عقل، آزاد فکر می کند. چرا تقوا بیش را می افزاید؟ زیرا تقوا که آمد، طمع نیست، عجب نیست، هوا و هوس نیست، گرد و غبار نیست، روشنایی است. تقوا صفاست، صاف بودن فضای روح است. تقوا راه درمان بسیاری از رذایل اخلاقی است. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، صص ۲۳۶-۲۷۵)

تواضع هم در زندگی علمی و فرهنگی انسان اثر می گذارد؛ زیرا افراد متکبر به خاطر تکبرشان از رسیدن به حق محجوبند و هم در زندگی اجتماعی؛ چون افراد متواضع از محبوبیت فوق العاده ای در اجتماع بهره می گیرند و همه مردم برای آن ها احترام خاصی قائلند و هم در رابطه انسان با خدا مؤثر است. روح عبادت، تواضع و کلید قبولی آن فروتنی است.

### ۳. ریا و سَمعه در ابواب الجنان و مجموعه ورام

از نظر اسلام، ریا مطرود است و کسی که ریا می کند، مؤمن نیست. قرآن در آیه ۳۸ سوره نساء می فرماید: آنان که اموال خود را به ریا و خودنمایی می بخشند و به خدا و روز قیامت نمی گروند یاران شیطان هستند و هر که را شیطان یار باشد یار بسیار بدی خواهد داشت. ریا به شکل های مختلف بروز و ظهور می یابد. گاهی تفاوت گفتار و کردار است؛ گاهی تفاوت کردار آشکار و کردار پنهان است، گاهی اختلاف ظاهر و باطل است، گاهی دوگانگی سخن و انگیزه است. فرد ریاکار سعی دارد هر کاری که انجام می دهد آن را به رخ دیگران بکشد تا مورد تشویق قرار گیرد. این مسئله امری فراگیر است. در هر حال سعی دارد به خاطر کار خوب تشویق شود. اگر در کارهای اجتماعی فعالیت می کند انتظار تشویق دارد. اگر همسری است که زحمت می کشد آن را بیان می کند. اگر درس می خواند انتظار تشویق دارد و خلاصه هر کاری که انجام می شود در انتظار تشویق مردم است. انگیزه اقدام ریاکار، قدردانی دیگران است و اگر از آن ها قدردانی نشود دیگر آن عمل را تکرار نمی کنند. بدترین ریا ریای در عبادت است. بطلان عبادت با ریا چند گونه متصور است:

۱. عبادت تنها به قصد خودنمایی و نشان دادن به دیگران انجام گیرد.
۲. عبادت هم به قصد امتثال امر خدا و هم به قصد خودنمایی انجام گیرد؛ بدین گونه که هر یک از ریا و امتثال در عبادت دخیل باشد و محرک عبادت کننده هر دو امر، توأمان باشد.
۳. هر یک از ریا و امتثال امر، انگیزه ای مستقل برای عبادت باشد؛ به گونه ای که هر کدام بدون ضمیمه دیگری برای صدور عبادت از فرد کافی باشد؛ هرچند هر دو در عبادتی جمع شده اند.
۴. امتثال، انگیزه ای مستقل باشد؛ به گونه ای که به تنهایی در صدور عبادت از فرد کافی باشد؛ لیکن ریا انگیزه ای تبعی باشد؛ به گونه ای که به تنهایی محرک شخص بر عبادت نگردد (نراقی، ۱۳۸۷، ب، ج ۲، ص ۶۶)

### ۶-۱. آیات ریا و سَمعه در ابواب الجنان و مجموعه ورام

آیه ۱: از آن جمله حضرت بی چون - عز شأنه در سوره «ماعون» می فرماید: فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَآؤُنَ: ای به نمازگزارندگانی را که ایشان از نماز خود فراموش کاران و غافلانند. آنان که ایشان ریا می کنند. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۷۶)

واعظ و ابن ابی فراس که این آیه را ذیل ریا آورده اند (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۴۸) یعنی آنان طاعت خود را برای ثنا یا فایده دیگر از فواید دنیوی به خلق می نمایند و در نظر ایشان جلوه می دهند.

آیه ۲: و نیز در سوره «کهف» فرموده: عز من قایل فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۷۶؛ ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۴۸). هر که امید دارد که ادراک ثواب پروردگار خود کند یا از عذاب خدا می ترسد پس باید که کند عملی شایسته و شریک نسازد به عبادت پروردگار خود احدی را.

## ۶-۲. احادیث ریا و سمعه در ابواب الجنان و مجموعه ورام

حدیث ۱: از آن جناب منقولست که فرمودند: اتقوا الشرك الاصغر. گفتند: یا رسول الله، شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا و سمعه (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۷۶؛ ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۴۹). این حدیث را ثعلبی نیز در تفسیر ریا ذیل سوره ماعون نیز آورده است. (ثعلبی، ج ۶، ۱۴۱۸ق، ص ۲۰۳، ح ۱۱۰)

حدیث ۲: از آن سرور (ص) در خبر است که: «انْ اخوفَ ما اخافُ عليكم الشركُ الاصغرُ، قالوا و ما الشركُ الاصغرُ یا رسولَ الله؟ قال الریا، يقولُ الله تعالی یوم القیامه اذا جاء الناسُ باعمالهم» یعنی خوفناک ترین آنچه می ترسم از شما شرک اصغر است. گفتند: شرک اصغر چیست یا رسول الله؟ فرمود: ریا، آنگاه این مضمون ادا فرمودند که: خدای عز و جل در روز قیامت وقتی که پاداش عمل بندگان می دهد به اهل ریا می گوید که: اذهبوا الی الذین کنتم تُرائون فی الدنیا، فانظروا هل تجدون عندهم من جزاء؟! یعنی بروید به سوی آن کسانی که ریا می کردید و عمل های خود را در نظر ایشان به قصد انتفاع جلوه می دادید. آیا می یابید در نزد ایشان مزد و پاداش عمل های خود را؟ (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۷۶؛ ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۴۹). این حدیث در کتب متعددی چون: جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳؛ منیه المرید، ص ۳۱۷ عده الداعی؛ ص ۲۳۸ ذکر شده است.

حدیث ۳: جناب اقدس نبوی (ص) روایت کرده اند آنچه خلاصه مضمون آن اینست؛ که در روز قیامت سه کس را پیش از همه نزد خدای تعالی برند: مردی که قرآن حفظ کرده باشد و شخصی که او را در راه خدا کشته باشند و آن کسی که او را مال بسیار داده باشند و او بذل کرده باشد. حق تعالی خطاب به صاحب قرآن - یعنی به آن مرد قاری گوید: تو را توفیق دادم تا قرآن آموختی؟ گوید: بلی، ای خداوند و مولای من. گوید: به آن چه کردی؟ گوید: بار خدایا، آن را در نماز قرائت کردم و در آناء لیل تلاوت نمودم. حق تعالی گوید: بلی، این چنین است. اما، برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان گویند که فلان کس قاریست. تو را امروز بر من حقی نیست و اجر آن عمل همان مدح تو بود و بس. صاحب مال را گوید که: تو را مال بسیار دادم به آن چه کردی؟ گوید: بار خدایا، نفقه کردم و صدقه دادم. گوید: چنین است؛ ولیکن قصد تو به آن این بود که مردمان گویند که فلان کس مرد سخی است. پس تو را امروز نصیبی نباشد و مزد تو همان ثنای مردمست و به آن شهید خطاب فرماید که: نه من تو را قوت و شجاعت دادم؟ گوید: بلی، در راه تو جهاد کردم تا مرا کشتند. گوید: قصد تو آن بود که مردمان گویند که

فلان، مرد شجاعست پس تو را بیش از آن مدحت نصیبی نیست. پس فرمان دهد تا هر سه را به دوزخ برند. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۷۷؛ ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، صص ۳۴۸-۳۴۹)

ریا موجب دوری از خداوند و نابودی عمل است. انسان را از خدا دور می‌کند؛ زیرا ریاکار از قدرت خداوند غافل می‌شود و به جای توسل به او در انجام کارهای خود به غیر خدا متوسل می‌شود. عمل را نابود می‌کند؛ زیرا کسی که عملی را برای غیر خدا انجام دهد پاداش آن را نیز باید از غیر خدا طلب کند و غیر خدا از دادن پاداش ناتوان است. خداوند در روز قیامت به ریاکاران می‌گوید: پاداش کارهایتان را از کسانی طلب کنید که برای آن‌ها کار کرده‌اید پس بنگرید که آیا در نزد آن‌ها پاداشی برای شما وجود دارد؟! (نراقی، ج ۲، ۱۳۸۳، ص ۳۸۷)

حدیث ۴: از طیب دارالشفاء دین مبین حضرت امیرالمؤمنین (ع) مأثور است که فرموده‌اند: لِلْمَرَائِي ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَنْشِطُ إِذَا كَانَ عِنْدَ النَّاسِ وَ يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ: مرایی را سه نشانست: یکی آنکه چون در نظر مردمان عبادتی کند وی را نشاطی باشد و آن عبادت را از روی شوق به جا می‌آورد. دوم آنکه چون تنها باشد در عبادت کاهلی کند و گزارش آن بر وی گرانی نماید. سوم آنکه در هر امری از امور وی دوست دارد که مردمان او را بستایند و ثنای وی نمایند. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۸۲؛ ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۵۰)

اگر ریاکار در جلب نظر مردم موفق شود و تا مدتی مردم از او به نیکی یاد کنند به تدریج از خدا غافل تر می‌شود و گمان می‌کند که این خود اوست که می‌تواند نیک نامی را برای خودش فراهم آورد. غافل از آن که خداوند ستار العیوب، زشت کاری و ریاکاری او را پوشانده است. این غفلت موجب می‌شود او در ارتکاب این گناه اصرار ورزد و تیرگی قلب خود را افزایش دهد.

یکی از آثار ریا این است که ریاکار قبل از هر کس دیگری، دچار سوء ظن می‌شود. او مانند هر خطا کار دیگری دیگران را به کیش خود می‌پندارد. در نتیجه اعمال مردم صالح را با بدگمانی می‌نگرد و احتمال می‌دهد که آنان نیز همچون او ریاکار باشند. چنین فردی از آثار مثبت هم‌نشینی با صالحان محروم می‌شود و از فواید حضور در اجتماعات معنوی بی‌بهره می‌ماند.

حدیث ۵: از حضرت عیسی (ع) مرویست که به حواریین می‌گفتند که: «إِذَا كَانَ يَوْمٌ صَوْمِ أَحَدِكُمْ فَلْيَدْهُنْ رَأْسَهُ وَ لِحَيْتِهِ وَ يَمْسَحْ شَفْتَيْهِ لئَلَّا يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ صَائِمٌ وَ إِذَا أَعْطَى بِيَمِينِهِ فَلْيُخْفِ عَنِ شِمَالِهِ وَ إِذَا صَلَّى فَلْيُرْخُ سِتْرَ بَابِهِ، فَانَ اللَّهُ يُقَسِّمُ الثَّنَاءَ كَمَا يُقَسِّمُ الرِّزْقَ»: روزی که احدی از شما روزه باشد باید که سر و ریش و لبهای خود را چرب کند تا مردمان در نیابند که او روزه است و چون به دست راست خود عطایی کند از دست چپ خود مخفی دارد. یعنی در اخفای صدقه، نهایت مبالغه نماید و می‌تواند مراد این باشد که به دست راست اگر صدقه دهد چنان مخفی دهد که اگر کسی در جانب چپ او باشد واقف نگردد و چون نماز گزارد پرده در را فروبندد. (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۸۶؛ ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۴۹)

پس به تعبیر واعظ طالب سعادت باید مراقب خود باشد، و حال و موقع را در نظر بگیرد، و بنگرد که کدامیک از دو حالت پنهانی و علنی برای او به خلوص نیت و قصد قربت نزدیک‌تر و از ریا و فریبکاری و تزویر و دیگر آفات دورتر است همان را برگزیند، و به ریسمان غرور نیاویزد، و فریب مکر و نیرنگ شیطان را نخورد. مثلاً اگر طبع او مایل به پنهان داشتن آن است، و می‌بیند که انگیزه این میل حفظ جاه و منزلت و بیم افتادن از چشم مردم

است، یا ترس اینکه مردم او را خوار انگارند و دهنده را بخشنده و نیکوکار نگرند، یا تشویش اینکه وقتی مردم آگاه شوند که چیزی گرفته دیگر به او نمی‌دهند در این صورت باید علنی بگیرد؛ زیرا اگر «داء دفین» (بیماری که پس از پنهان بودن آشکار شود و به سبب آن شر و فساد به وجود آید) را همچنان در نفس نگه دارد، و به مقتضای آن عمل کند، هلاک می‌شود. در همان کتاب از جناب مستطاب نبوی (ص) منقولست که ان فی ظلّ العرش ثلاثه یُظَلِّهُمُ اللهُ یومَ القیامه تحت ظلّ عرشه یوم لا ُظِلُّ إِلَّا ظِلُّهُ : رجلا ن تحابا فی الله و افترقا علیه، و رجلٌ تصدّق بيمينه صدقه فأخفاها عن شماله، و رجلٌ دعته امرأة ذات جمال فقال: انی أخافُ الله ربّ العالمین.

حاصل مضمون آنکه سه کسند که در روز قیامت که هیچ سایه غیر رحمت الهی نیست، الله تعالی ایشان را در سایه عرش و پناه حمایت خود جای داده، از تابش آفتاب جان‌گداز آن روز محافظت می‌فرماید: اول دو مرد که با هم دوستی کنند و آن دوستی از برای خدا باشد، نه جهت حصول مقاصد دنیا و همچنان بر آن دوستی از هم جدا گردند. دوم مردی که به دست راست خود تصدق کند و آن تصدق را از دست چپ خود پنهان دارد. چنانکه مذکور شد. سوم مردی که زن صاحب جمالی او را به خود خواند و او گوید که من از خدا می‌ترسم. یعنی از خوف الهی و اندیشه پادشاهی به گرد آن عمل نگرند (واعظ قزوینی، ۱۰۶۵، ص ۲۸۷ ب). در مجموعه ورام چنین آمده است: پیامبر (ص) فرمودند: در سایه عرش - آن روزی که جز آن سایه، سایه دیگری نیست - مردی است که با دست راستش صدقه دهد و دست چپش نداند، و از این جهت است که امتیاز عمل نهانی بر عمل علنی هفتاد برابر است. (ابن ابی فراس، ج ۱، ۱۳۶۹، ص ۳۴۹)

#### ۴. راه های درمان ربا از واعظ قزوینی و ابن ابی فراس

ملا واعظ در مجالس خود مطابق مجموعه ورام پیش رفته و عیناً از احادیث این کتاب بهره برده است. بنابراین آنچه از راه های درمان ربا را بر گرفته از این ابی فراس بر منبر ذکر کرده چنین است که:

۱- توجه به خشم و غضب الهی؛ ربا کردن در انجام عبادات و اوامر الهی در حقیقت نوعی استهزا و مسخره کردن دستور پروردگار است و موجب غضب او خواهد شد.

۲- توجه به خلف وعده‌ها، ناسپاسی‌ها و فراموش کاری‌های مردم، اگر انسان توجه کند بسیاری از مردم در مقابل خدمتی که به آن‌ها می‌شوند ناسپاس اند و اصلاً خدمات و نیکی‌هایی را که در حقشان می‌شود به حساب نمی‌آورند تا به فکر قدردانی و جبران آن باشند و گروه زیادی از آنان که خدمات و نیکی‌ها را به حساب می‌آورند خیلی زود آن‌ها را فراموش می‌کنند؛ و برخی از کسانی که قصد جبران کردن دارند قدرت و امکانات این کار را ندارند؛ و کسانی هم که بتوانند سپاس و تشکری به جا آورند تشکرشان ارزش چندانی ندارد؛ در حالی که خداوند هیچ عمل خیری را که خالصانه انجام شده باشد بی پاداش نمی‌گذارد و هیچ عملی را فراموش نمی‌کند؛ زیرا بر همه چیز آگاه است و بر انجام هر کار و دادن هر پاداشی توانا است.

۳- توجه به قدرت خداوند در تسخیر دل‌ها و قلب‌ها؛ انسان طبیعتاً دوست دارد مورد تشویق و محبت مردم باشد و همه از او به نیکی یاد کنند، اما باید توجه داشته باشد که قلوب مردم و جلب محبت آنان به سوی افرادی که خالصانه اعمال نیک را انجام می‌دهند به دست او است. پس اگر اعمال خود را خالص کنند قطعاً مدح و ستایش و قدردانی مردم را نیز خواهند داشت.



- ۴- توجه به این که ریا نابود کننده اجر و پاداش اخروی اعمال انسان است؛ کسی که توجه داشته باشد که عملی که ذره ای ریا و ناخالصی در آن وجود داشته باشد در پیشگاه خداوند متعال فاقد هر گونه ارزش و پاداش است و خداوند هیچ اجری به آن نخواهد داد، متوجه می‌شود که عمل ریایی بالاترین خسران است.
- ۵- عادت دادن خود به این که اعمال و کارهای نیک خود را در پنهانی انجام دهد.

### نتیجه گیری

با دقت در مجلس هشتم و نهم ابواب الجنان واعظ قزوینی نسبت به تأثیرپذیری از مجموعه ورام نتایج زیر حاصل شد:

۱. واعظ به تقلید از ورام بن ابی فراس سه نوع کبر و غرور را معرفی می‌کنند: کبر در برابر پیامبران، کبر در برابر بندگان
۲. شیوه های درمان فرد متکبر از نظر واعظ و ابن ابی فراس عبارتند از: توجه به آغاز نطفه انسان، ناپایداری سرمایه های آن، ضعف انسان، پیروی از سیره پیامبر (ص) و امامان (ع)، آگاهی از کرامت نفس انسان، انجام فرایض دینی، در پیش گرفتن تقوا
۳. بدترین ریا ریای در عبادت است. بطلان عبادت با ریا چند گونه متصور است:
  - الف. عبادت تنها به قصد خودنمایی و نشان دادن به دیگران انجام گیرد.
  - ب. عبادت هم به قصد امتثال امر خدا و هم به قصد خودنمایی انجام گیرد.
  - ت. هر یک از ریا و امتثال امر، انگیزه ای مستقل برای عبادت باشد.
  - ث. امتثال، انگیزه ای مستقل باشد؛ به گونه ای که به تنهایی در صدور عبادت از فرد کافی باشد؛ لیکن ریا انگیزه ای تبعی باشد؛ به گونه ای که به تنهایی محرک شخص بر عبادت نگردد.
  ۴. راه های درمان ریا از دیدگاه واعظ و ابن ابی فراس چنین است:
    - الف. توجه به خشم و غضب الهی.
    - ب. توجه به خلف وعده ها.
    - ت. توجه به قدرت خداوند در تسخیر دل ها و قلب ها.
    - ث. عادت دادن خود به این که اعمال و کارهای نیک خود را در پنهانی انجام دهد.

### پی نوشت ها:

۱. تا چند قرن پس از وی مرکز تشیع و فقاہت بوده است.
۲. ظاهراً مهلب بن ابی صفره ازدی است که از طرف عبدالملک بن مروان حاکم خراسان بود. (ابن کثیر الدمشقی، ۱۹۸۶م، ج ۹، صص ۴۳- ۴۴)
۳. وَلَا تَمْشُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (اسرا: ۱۷: ۳۷)

## منابع و مأخذ

قرآن کریم

- آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، (۱۹۸۳)، الذریعه، بیروت، دار الاضواء.
- ابن اثیر، علی بن محمد، (۱۳۸۵)، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت.
- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۸۶)، اعتقادات صدوق، ترجمه: محمد علی قعله کهنه ای، تهران، راه علم.
- ابن کثیر الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر، (۱۹۸۶)، البدایة و النهایة، بیروت، دار الفکر.
- ابن فهد حلّی، (۱۳۷۵)، غُدّة الدّاعی و نجاح الساعی (عنوان ترجمه: آئین بندگی و نیایش)، مترجم: حسین غفاری ساروی، قم، بنیاد معارف اسلامی.
- افندی اصفهانی، عبدالله بن عیسی، (۱۴۰۱)، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تصحیح: احمد حسینی، قم.
- امین، حسن، (۱۴۰۸)، مستدرکات اعیان الشیعة، بیروت، دار التعارف.
- امین، محسن، (۱۹۸۳)، اعیان الشیعه، بکوشش: حسن امین، بیروت، دار التعارف.
- ثعلبی، الامام الحمام ابو اسحاق احمد، (۱۴۱۸)، تفسیر ثعلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حر عاملی، محمد بن حسن، (1362)، أمل الامل، تصحیح: احمد حسینی، قم، انتشارات مرعشی نجفی.
- خیامپور، عبدالرسول، (۱۳۴۰)، فرهنگ سخنوران، تبریز، شرکت سهامی کتب.
- زرکلی، خیرالدین، (۱۳۶۹)، الاعلام، دارالعلم للملایین، بیروت.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۳۶۳)، منیة المرید، قم، انتشارات اسلامی.
- شیخ الاسلامی، سیدحسین، (۱۳۹۰)، پندهای شیرین، قم، انتشارات اسلامی.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس.
- عسقلانی، ابن حجر، (۱۹۷۱)، لسان المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، لبنان، موسسه الاعلمی.
- غزالی محمد بن محمد، (۱۳۵۱)، احیاء علوم الدین ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- فیض کاشانی، ملا محسن، المحجّة البیضاء، قم، انتشارات اسلامی.
- قاضی قضاعی، (۱۳۶۱)، شرح شهاب الاخبار، تصحیح: جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- قمی، شیخ عباس، (۱۳۷۳)، سفینه البحار، تهران، دار الاسوه.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۱)، هدیة الاحباب، تهران، امیرکبیر.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵)، الکافی، ترجمه: علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- متقی، علی بن حسام الدین، (۱۴۱۹)، کنز العمال، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۴)، بحار الانوار، بیروت، الوفاء.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۸)، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامی.

- منتجب الدین رازی، علی بن عبیدالله (۱۳۶۶)، الفهرست، تصحیح: جلال الدین حسینی ارموی، قم، انتشارات مرعشی نجفی.
- نراقی، ملا احمد، (۱۳۸۷)، معراج السعادة (الف)، تهران، ولی عصر.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، مستند الشیعه (ب)، بیروت، احیاء التراث.
- نراقی، مهدی بن ابی ذر، (۱۳۸۳)، جامع السعادات، تهران، حکمت.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۸)، تذکره نصرآبادی، به کوشش: محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر.
- نهج البلاغه (۱۳۸۰)، ترجمه: محمد دشتی، قم، انتشارات ائمه.
- واعظ قزوینی، رفیع الدین، (۱۳۹۰)، ابواب الجنان، به تصحیح: مهدی راونجی، قم، ایده آل.
- \_\_\_\_\_، (۱۰۶۵)، نسخه خطی ابواب الجنان، به شماره ثبت ۱۷۰۰۸-۵، کتابخانه اسناد ملی ایران.
- ورام، مسعودبن عیسی، (۱۳۷۶)، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر «مجموعه ورام»، تهران، چاپ علی اصغر حامد هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر (۱۴۱۲)، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، لبنان، دار الفکر.